

نویسنده: الفرد دبلیو مککوی «Alfred W. McCoy».
منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ «2026-03-16».
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

زوال امپراتوری در تنگه هرمز

Imperial Decline in the Straits of Hormuz



تنگه هرمز، نقشه گوگل

مارک تواین (Mark Twin) در فصل اول رمان «عصر طلایی» که در سال (۱۸۷۴) منتشر شد، نکته‌ی قابل توجهی در مورد ارتباط بین گذشته و حال ارائه داد: «تاریخ هرگز تکرار نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد که زمان حال اغلب از تکه‌های شکسته‌ی افسانه‌های باستانی ساخته شده است.»

در میان «افسانه‌های باستانی» که بیشترین کمک را به درک نتیجه‌ی احتمالی مداخله‌ی فعلی ایالات متحده در ایران می‌کنند، بحران کانال سوئز در سال «۱۹۵۶» است که من در کتاب جدیدم «جنگ سرد در پنج قاره» آن را شرح داده‌ام. پس از آنکه جمال عبدالناصر، رهبر مصر، کانال سوئز را در ژوئیه ۱۹۵۶ ملی کرد، یک ناوگان مشترک

بریتانیا و فرانسه متشکل از شش ناو هواپیمابر، نیروی هوایی مصر را نابود کردند، در حالی که سربازان اسرائیلی تانک‌های مصری را در شن‌های شبه جزیره سینا در هم کوبیدند. در کمتر از یک هفته از جنگ، ناصر نیروهای استراتژیک خود را از دست داده بود و مصر در برابر قدرت عظیم آن نیروی عظیم امپراتوری در مانده به نظر می‌رسید. اما زمانی که نیروهای انگلیسی-فرانسوی در انتهای شمالی کانال سوئز به ساحل حمله کردند، ناصر با غرق کردن ده‌ها کشتی زنگ‌زده پر از سنگ در ورودی شمالی کانال، یک شاهکار ژئوپلیتیکی انجام داده بود. با انجام این کار، او به طور خودکار شریان حیاتی اروپا را به میادین نفتی خود در خلیج فارس قطع کرد. زمانی که نیروهای بریتانیا با شکست از سوئز عقب‌نشینی کردند، بریتانیا در سازمان ملل تحریم شده بود، پول رایج آن در آستانه فروپاشی بود، هاله قدرت امپراتوری آن تبخیر شده بود و امپراتوری جهانی آن در حال انقراض بود.

مورخان اکنون به پدیده یک امپراتوری در حال مرگ که برای بازیابی شکوه امپراتوری رو به زوال خود، مداخله نظامی ناامیدانه‌ای را آغاز میکند، «میکرو میلیتاریسم» می‌گویند. و در پی کاهش نفوذ امپراتوری واشنگتن بر سرزمین وسیع اوراسیا، حمله نظامی اخیر ایالات متحده به ایران، کم‌کم به نسخه آمریکایی دقیقاً همین میکرو میلیتاریسم تبدیل می‌شود. حتی اگر تاریخ هرگز واقعاً تکرار نشود، در حال حاضر به نظر می‌رسد که جای بسی تعجب است که آیا مداخله فعلی ایالات متحده در ایران واقعاً می‌تواند نسخه آمریکایی بحران سوئز باشد یا خیر. و اگر تلاش واشنگتن برای تغییر رژیم در تهران به نحوی "موفق" شود، حتی یک لحظه هم فکر نکنید که نتیجه، یک دولت جدید با ثبات موفق خواهد بود که بتواند به خوبی به مردم خود خدمت کند

« 70 » سال تغییر رژیم

بیا بید به سوابق تاریخی برگردیم تا پیامدهای احتمالی تغییر رژیم در ایران را کشف کنیم. در طول ۷۰ سال گذشته، واشنگتن تلاش‌های مکرری برای تغییر رژیم در پنج قاره انجام داده است - در ابتدا از طریق اقدامات مخفیانه سیا در طول ۴۴ سال جنگ سرد و در دهه‌های پس از پایان آن درگیری جهانی، از طریق عملیات نظامی متعارف. اگرچه روش‌ها تغییر کرده‌اند، اما نتایج - فرو بردن جوامع آسیب‌دیده در دهه‌ها درگیری اجتماعی سوزان و بی‌ثباتی سیاسی مداوم - متأسفانه مشابه بوده‌اند. این الگو را می‌توان در تعدادی از معروف‌ترین مداخلات مخفیانه سیا در طول جنگ سرد مشاهده کرد. در سال ۱۹۵۳، مجلس جدید ایران تصمیم گرفت امتیاز نفتی امپراتوری بریتانیا را ملی کند تا خدمات اجتماعی را برای دموکراسی نوظهور خود تأمین مالی کند. در پاسخ، کودتای مشترک سیا و ام‌آی ۶، نخست‌وزیر اصلاح‌طلب را برکنار و پسر شاه سابق مدت‌ها مخلوع را به قدرت رساند. متأسفانه برای مردم ایران، او رهبری به طرز چشمگیری بی‌کفایت بود که ثروت نفتی کشورش را به فقر گسترده تبدیل کرد - و در نتیجه انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ ایران را تسریع کرد.

تا سال (۱۹۵۴)، گواتمالا در حال اجرای یک برنامه اصلاحات ارضی تاریخی بود که به جمعیت عمدتاً بومی ما یا خود، شرایط لازم برای شهروندی کامل را می داد. متأسفانه، یک تهاجم تحت حمایت سیا، یک دیکتاتوری نظامی بی رحمانه را مستقر کرد و کشور را به ۳۰ سال جنگ داخلی فرو برد که ۲۰۰۰۰۰ نفر را در میان جمعیت تنها پنج میلیونی خود به کام مرگ کشاند.

به همین ترتیب، در سال (۱۹۶۰)، کنگو با انتخاب یک رهبر کاریزماتیک، پاتریس لومومبا، از یک قرن حکومت استعماری بی رحمانه بلژیک رهایی یافت. اما سازمان سیا خیلی زود او را از قدرت برکنار کرد و جوزف موبوتو، دیکتاتور نظامی که ۳۰ سال دزدسالاری اش خشونت را دامن زد که منجر به مرگ بیش از پنج میلیون نفر در قرن دوم شد، جایگزین او شد.

جنگ کنگو (۱۹۹۸-۲۰۰۳) و همچنان تا به امروز تلفات جانی دار



در دهه های اخیر، تلاش های واشنگتن برای تغییر رژیم از طریق عملیات نظامی متعارف، نتایج مشابهی داشته است. پس از حملات تروریستی سپتامبر ۲۰۰۱، نیروهای آمریکایی رژیم طالبان را در افغانستان سرنگون کردند. در طول «20» سال بعد، واشنگتن (۲/۳) تریلیون دلار - و نه، آن "تریلیون" اشتباه چا پی نیست! - در یک تلاش شکست خورده برای ملت سازی هزینه کرد که با تصرف کابل، پایتخت، توسط طالبان احیا شده، در اوت ۲۰۲۱، از بین رفت و کشور را در ترکیبی از مردسالاری خشن و محرومیت گسترده فرو برد.

در سال ۲۰۰۳، واشنگتن در جستجوی سلاح های هسته ای ناموجود به عراق حمله کرد و در باتلاق جنگ ۱۵ ساله فرو رفت که منجر به کشتار یک میلیون نفر شد و یک دولت استبدادی را به جا گذاشت که چیزی بیش از یک دولت دست نشانده ایران نبود. و در سال ۲۰۱۱، ایالات متحده رهبری یک کمپین هوایی ناتو را بر عهده داشت که رژیم رادیکال سرهنگ معمر قذافی را در لیبی سرنگون کرد و هفت سال جنگ داخلی را تسریع کرد و در نهایت آن کشور را بین دو کشور شکست خورده متخاصم تقسیم کرد.

وقتی تلاش‌های واشنگتن برای تغییر رژیم شکست می‌خورد، همانطور که در کوبا در سال «۱۹۶۱» و در ونزوئلا در سال گذشته شکست خورد، این شکست اغلب رژیم‌های استبدادی را حتی بیشتر تثبیت می‌کند، کنترل آنها بر پلیس مخفی کشور تقویت می‌شود و اقتصاد کشور را به طور فزاینده‌ای تحت فشار قرار می‌دهد.

شاید از خود پرسید که چرا چنین مداخلات ایالات متحده همواره چنین نتایج غم‌انگیزی به بار می‌آورد؟ برای جوامعی که برای دستیابی به ثبات اجتماعی شکننده در بحبوحه تغییرات سیاسی ناپایدار تلاش می‌کنند، مداخله خارجی، چه پنهان و چه آشکار، همواره معادل ضربه زدن به یک ساعت جیبی عتیقه با چکش و سپس تلاش برای فشار دادن تمام چرخ دنده‌ها و فنرهای آن به جای خود است. پیامدهای ژئوپلیتیکی جنگ ایران با بررسی پیامدهای ژئوپلیتیکی آخرین مداخله واشنگتن در ایران، می‌توان تصور کرد که چگونه جنگ مورد نظر رئیس‌جمهور دونالد ترامپ می‌تواند به نسخه کاملاً شخصی واشنگتن از بحران سوئز تبدیل شود.

همانطور که مصر با بستن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ یک پیروزی دیپلماتیک را از کام شکست نظامی ربود، ایران نیز اکنون با شلیک پهپادهای شاهد خود به پنج کشتی باری در تنگه هرمز (که ۲۰٪ از نفت خام و گاز طبیعی جهان به طور منظم از آن عبور می‌کند) و در پالایشگاه‌های نفت در ساحل جنوبی خلیج فارس، دیگر نقطه حساس خاورمیانه را مسدود کرده است. حملات پهپادی ایران بیش از ۹۰ درصد از حرکت نفتکش‌ها از خلیج فارس را مسدود کرده و پالایشگاه‌های عظیم قطر را که ۲۰ درصد از عرضه جهانی گاز طبیعی مایع را تولید می‌کنند، تعطیل کرده است. این امر باعث افزایش ۵۰ درصدی قیمت گاز طبیعی در بیشتر نقاط جهان و ۹۱ درصدی در آسیا شده است - قیمت بنزین در ایالات متحده به ۴ دلار در هر گالون رسیده و احتمالاً هزینه نفت در آینده نزدیک به ۱۵۰ دلار در هر بشکه خواهد رسید. علاوه بر این، خلیج فارس از طریق تبدیل گاز طبیعی به کود، منبع تقریباً نیمی از مواد مغذی کشاورزی جهان است، به طوری که قیمت کود اوره در بازارهایی مانند مصر ۳۷ درصد افزایش یافته و هم‌کشت بهاره در نیمکره شمالی و هم امنیت غذایی در نیمکره جنوبی جهان را تهدید می‌کند.

تمرکز فوق‌العاده تولید نفت، کشتیرانی بین‌المللی و سرمایه‌گذاری در خلیج فارس، تنگه هرمز را نه تنها به یک نقطه انسداد برای جریان نفت و گاز طبیعی، بلکه برای جابجایی سرمایه برای کل اقتصاد جهانی نیز تبدیل می‌کند. برای شروع با اصول اولیه، خلیج فارس حدود ۵۰٪ از ذخایر اثبات شده نفت جهان را در خود جای داده است که ۸۵۹ میلیارد بشکه یا با قیمت‌های فعلی، حدود ۸۶ تریلیون دلار تخمین زده می‌شود.

برای اینکه تصویری از میزان تمرکز سرمایه در زیرساخت‌های منطقه داشته باشید، شرکت‌های ملی نفت شورای همکاری خلیج فارس تنها در سال ۲۰۲۵، ۱۲۵ میلیارد دلار در تأسیسات تولیدی خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند و قصد دارند این میزان را برای آینده قابل پیش‌بینی ادامه دهند. برای حفظ ناوگان جهانی نفتکش‌ها متشکل از ۷۵۰۰ کشتی که عمدتاً

به خلیج فارس خدمات رسانی می‌کنند، تقریباً ۱۰۰ میلیون دلار برای یک نفتکش بزرگ «سوئزمکس» هزینه می‌شود - که حدود ۹۰۰ فروند از آنها معمولاً در دریاهای آزاد هستند و ارزش کل آنها ۹۰ میلیارد دلار است (با جایگزینی‌های مکرر به دلیل خوردگی فولاد در شرایط سخت دریایی). علاوه بر این، دبی شلوغ‌ترین فرودگاه بین‌المللی جهان را در مرکز یک شبکه جهانی با ۴۵۰ هزار پرواز سالانه دارد - که اکنون توسط حملات پهبادی ایران تعطیل شده است.

علیرغم تمام هیاهوی رسانه‌های کاخ سفید در مورد شمشیر سریع و وحشتناک حملات هوایی اخیر آمریکا، ۳۰۰۰ بمباران آمریکا و اسرائیل علیه ایران (که دو سوم مساحت اروپای غربی است) در هفته اول جنگ، در مقابل ۱'۴۰۰'۰۰۰ سورتی بمباران بر فراز اروپا در طول جنگ جهانی دوم، رنگ می‌بازد. تضاد قابل توجه بین این اعداد، حملات هوایی فعلی ایالات متحده به ایران را از منظر استراتژیک، مانند شلیک به یک فیل با توپ BB جلوه می‌دهد.

علاوه بر این، ایالات متحده ذخایر محدودی از حدود ۴۰۰۰ موشک رهگیر دارد که هر کدام تا ۱۲ میلیون دلار قیمت دارند و نمی‌توانند به سرعت به تولید انبوه برسند. در مقابل، ایران تقریباً ذخیره نامحدودی از حدود «80000» پهباد شاهد دارد که می‌تواند ۱۰۰۰۰ عدد از آنها را هر ماه تنها با (20000) دلار تولید کند. در واقع، اگر این جنگ بیش از چند هفته طول بکشد، زمان به نفع واشنگتن نیست.

در واقع، ژنرال دن کین، رهبر پنتاگون، در مصاحبه‌ای اخیر، در پاسخ به این احتمال که ناوگان عظیم پهبادهای شاهد ایران که در ارتفاع پایین پرواز می‌کنند، ممکن است به زودی ذخایر موشک‌های رهگیر پیشرفته ایالات متحده را تمام کنند، به طرز شگفت‌آوری طفره رفت و فقط گفت: «من نمی‌خواهم در مورد کمیت صحبت کنم.»

چه کسانی در میدان نبرد هستند؟

در حالی که فشارهای اقتصادی و نظامی برای یک جنگ کوتاه‌تر ایجاد می‌شود، واشنگتن تلاش می‌کند با بسیج اقلیت‌های قومی ایران که حدود ۴۰٪ از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، از اعزام نیرو به ساحل خودداری کند. همانطور که پنتاگون در سکوت اما به طرز دردناکی آگاه است، نیروهای زمینی ایالات متحده با مقاومت سرسختانه یک میلیون نفر از شبه‌نظامیان بسیج (۱۵۰) هزار نفر از سپاه پاسداران (که برای جنگ چریکی نامتقارن آموزش دیده‌اند) و ۳۵۰ هزار نفر از نیروهای ارتش منظم ایران روبرو خواهند شد. با توجه به اینکه سایر گروه‌های قومی (مانند آذری‌ها در شمال) تمایلی به حمله به تهران ندارند یا (مانند قبایل بلوچ در جنوب شرقی، دور از پایتخت) قادر به حمله به تهران نیستند، واشنگتن ناامیدانه می‌خواهد کارت کردی خود را بازی کند، همانطور که در ۵۰ سال گذشته انجام داده است. کردها با جمعیتی بالغ بر (۱۰) میلیون نفر در مرزهای مرتفع سوریه، ترکیه، عراق و ایران، بزرگترین گروه قومی در خاور میانه بدون دولت

خود هستند. به همین دلیل، آنها مدت هاست که مجبور به بازی در بازی بزرگ امپراتوری شده‌اند و این امر آنها را به طور شگفت‌آوری به یک زنگ خطر حساس برای تغییرات بزرگتر در نفوذ امپراتوری تبدیل کرده است.

اگرچه رئیس‌جمهور ترامپ در هفته اول جنگ اخیر تماس‌های شخصی با رهبران ارشد منطقه کردستان عراق برقرار کرد و به آنها «پوشش هوایی گسترده ایالات متحده» را برای حمله به ایران پیشنهاد داد و ایالات متحده حتی یک پایگاه هوایی نظامی در اربیل، پایتخت کردستان، دارد، اما کردها تاکنون به طور غیرمعمولی محتاط بوده‌اند. در واقع، واشنگتن سابقه طولانی در استفاده و سوءاستفاده از جنگجویان کرد دارد که به دوران وزیر امور خارجه هنری کیسینجر برمی‌گردد، کسی که خیانت آنها را به یک هنر دیپلماتیک تبدیل کرد. پس از آنکه کیسینجر در سال ۱۹۷۵ به سیا دستور داد تا کمک به مقاومت کردهای عراق در برابر صدام حسین را متوقف کند، به یکی از دستیارانش گفت: «به آنها هر قولی بدهید، هر چه گیرشان می‌آید به آنها بدهید و اگر نمی‌توانند شوخی را تحمل کنند، لعنت به آنها.»

در حالی که نیروهای عراقی در حال ورود به کردستان بودند و صدها کرد بی‌پناه را می‌کشتند، مصطفی بارزانی، رهبر افسانه‌ای آنها و پدر بزرگ رئیس‌فعلی کردستان عراق، از کیسینجر التماس کرد و گفت: «عالیجناب، ایالات متحده مسئولیت اخلاقی و سیاسی در قبال مردم ما دارد.» کیسینجر حتی به این درخواست ناامیدانه با پاسخی واقعی نهاد و در عوض به کنگره گفت: «اقدامات پنهانی را نباید با کار تبلیغی اشتباه گرفت.»

جنوری گذشته، در یک تصمیم به طرز شگفت‌آوری نامناسب، کاخ سفید ترامپ یک بار دیگر به کردها خیانت کرد و اتحاد ده ساله واشنگتن با کردهای سوریه را با مجبور کردن آنها به واگذاری ۸۰٪ از سرزمین‌های اشغالی‌شان، شکست. در جنوب شرقی ترکیه، حزب رادیکال کرد پ.ک.ک با نخست‌وزیر رجب اردوغان به توافق رسیده و در واقع در حال خلع سلاح است، در حالی که منطقه کردستان عراق با احترام به توافق دیپلماتیک ۲۰۲۳ با تهران برای مرز صلح‌آمیز ایران و عراق، از جنگ دوری می‌کند. رئیس‌جمهور ترامپ حداقل با یکی از رهبران کردهای ایران، که حدود ۱۰٪ از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، تماس گرفته تا آنها را به قیام مسلحانه تشویق کند. اما به نظر می‌رسد اکثر کردهای ایران بیشتر به خودمختاری منطقه‌ای علاقه دارند تا تغییر رژیم.

در حالی که درخواست‌های ترامپ از کردها برای حمله و مردم ایران برای قیام باسکوتی آشکار مواجه می‌شود، واشنگتن احتمالاً این جنگ را با تثبیت بیشتر رژیم اسلامی ایران به پایان خواهد رساند و به جها نیا نشان خواهد داد که آمریکا نه تنها یک قدرت مخرب، بلکه قدرتی رو به زوال است که سایر ملت‌ها می‌توانند بدون آن زندگی کنند. در طول بیش از ۱۰۰ سال گذشته، مردم ایران شش بار در تلاش برای ایجاد یک دموکراسی واقعی بسیج شده‌اند. با این حال، در حال حاضر به نظر می‌رسد که تلاش هفتم مدت‌ها پس از خروج ناوگان دریایی فعلی ایالات متحده از دریای عرب انجام خواهد شد.

از نگاه جزئی به نگاه ژئوپلیتیکی

اگر از این نگاه جزئی به سیاست‌های قومی ایران فراتر رفته و به یک دیدگاه ژئواستراتژیک وسیع‌تر در مورد جنگ ایران برسیم، به نظر می‌رسد نفوذ رو به کاهش و اشنگتن در تپه‌های کردستان، منعکس کننده نفوذ ژئوپلیتیکی رو به زوال آن در سراسر سرزمین وسیع اوراسیا باشد، که امروز نیز مانند «500 سال گذشته»، مرکز قدرت ژئوپلیتیکی باقی مانده است. نزدیک به (80) سال است که ایالات متحده با کنترل انتهای محوری اوراسیا از طریق اتحاد ناتو در اروپای غربی و چهار پیمان دفاعی دوجانبه در امتداد ساحل اقیانوس آرام از ژاپن تا استرالیا، هژمونی جهانی خود را حفظ کرده است. اما اکنون، با تمرکز بیشتر سیاست خارجی و اشنگتن بر نیمکره غربی، نفوذ ایالات متحده در امتداد قوس وسیع اوراسیا که از لهستان، خاورمیانه و کره امتداد دارد، به سرعت در حال محو شدن است؛ قوسی که محققان ژئوپلیتیک مانند سر هالفورد مکیندر و نیکلاس اسپایکمن زمانی آن را «حاشیه» یا «منطقه درگیری» می‌نامیدند. همانطور که اسپایکمن زمانی به طور خلاصه بیان کرد: «کسی که حاشیه را کنترل می‌کند، بر اوراسیا حکومت می‌کند؛ کسی که بر اوراسیا حکومت می‌کند، سرنوشت جهان را کنترل می‌کند.»

از زمان ظهور سیاست خارجی «اول آمریکا»ی دونالد ترامپ در سال «2016»، قدرت‌های بزرگ و متوسط در سراسر منطقه‌ی اوراسیا به طور فعال از نفوذ ایالات متحده فاصله گرفته‌اند - از جمله اروپا (با تجدید تسلیحات)، روسیه (با به چالش کشیدن غرب در اوکراین)، ترکیه (با بی‌طرف ماندن در جنگ فعلی)، پاکستان (با اتحاد با چین)، هند (با جدایی از اتحاد چهارگانه و اشنگتن) و ژاپن (با تجدید تسلیحات برای ایجاد یک سیاست دفاعی مستقل). این عدم مشارکت مداوم در عدم حمایت از مداخله ایران، حتی از سوی متحدان اروپایی و آسیایی که زمانی نزدیک بودند، آشکار است - تضاد چشمگیری با ائتلاف‌های گسترده‌ای که در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ و اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۲ به نیروهای ایالات متحده پیوستند. با توجه به اینکه ریز نظامی‌گری ترامپ در ایران ناخواسته اما به وضوح محدودیت‌های قدرت آمریکا را آشکار می‌کند، نفوذ رو به زوال و اشنگتن در سراسر اوراسیا بدون شک کاتالیزوری برای ظهور یک نظم جهانی جدید خواهد بود که احتمالاً بسیار فراتر از نظم قدیمی هژمونی جهانی ایالات متحده خواهد بود. همانطور که امروزه در بریتانیا از سر آنتونی ایدن به عنوان نخست وزیر بی‌کفایتی که امپراتوری بریتانیا را در سوئز نابود کرد، با تأسف یاد می‌شود، مورخان آینده نیز ممکن است دونالد ترامپ را به عنوان رئیس جمهوری ببینند که نفوذ بین‌المللی ایالات متحده را با ماجراجویی‌های کوچک نظامی خود در خاورمیانه، از جمله موارد دیگر، کاهش داد. با ظهور و سقوط امپراتوری‌ها، چنین ژئوپلیتیکی به وضوح یک عامل ثابت در شکل دادن به سرنوشت آنها باقی می‌ماند - درسی که من سعی می‌کنم در کتاب جنگ سرد در پنج قاره به آنها بیاموزم.

در دوران سختی مانند این، زمانی که رویدادها هم گیج کننده و هم گیج کننده به نظر می‌رسند، «قطعات شکسته افسانه‌های باستانی» مارک تواین می‌تواند ما را به یاد

قیاس‌های تاریخی مانند فروپاشی قدرت و نفوذ بریتانیا کبیر یا اتحاد جماهیر شوروی
ببندازد که می‌تواند به ما در درک چگونگی زمزمه‌های گذشته برای زمان حال کمک کند
- همانطور که به نظر می‌رسد این روزها در تنگه هرمز در حال انجام است.

----- **با تقدیم سلامها «2026-03-16»**

.....